

## نگارش به مثابه سلوک

منصور براهیمی . جلسه ۱۳۳

جسد . ۱۸ دی ۹۷

بر اثر حادثه‌ای هر دو دست‌تان را از دست داده‌اید. و الان پس از گذشت سال‌ها با دو دست مصنوعی دارید زندگی می‌کنید. مشکل زیادی با این دست‌های مصنوعی ندارید. البته خیلی کارهای ظریف را نمی‌توانید انجام دهید. خیلی کارهایی که در گذشته با دست طبیعی‌تان انجام می‌دادید الان نمی‌توانید انجام دهید. اما به هر حال نیازهای روزمره‌تان را رفع می‌کند. فقط شما می‌دانید بر اثر چه حادثه‌ای این اتفاق افتاده است. بخشی از زندگی گذشته شماست. الان سال‌ها گذشته است و به این زندگی جدید عادت کرده‌اید.

روزی به طور اتفاقی پرستاری را می‌بینید که وقتی در بیمارستان بستری بودید و دست‌هایتان را قطع کرده بودند، پرستار اصلی شما بوده است. به سرعت او را می‌شناسید و با هم سلام و احوال‌پرسی می‌کنید. هر دو اصرار دارید که به آن واقعه هیچ اشاره‌ای نکنید؛ برنگردید به گذشته. دائم می‌خواهید از زمان حال بپرسید؛ دائم. اما ناخواسته این پیش می‌آید و او در حالی که تیز دارد نگاه‌تان می‌کند، می‌گوید یک موردی از آن زمان باقی مانده است که تا به حال هیچ‌وقت به شما نگفته بود. چون البته شما را ندیده بود ولی قصد گفتنش را هم نداشته. ولی الان که سال‌ها گذشته است و شما به این زندگی جدید عادت کرده‌اید، می‌گوید. و آن این‌که یکی از دست‌های شما در محل حادثه پیدا شد و آن را آوردند داخل بیمارستان. ولی دیگر کار از کار گذشته بود. آن دست الان در شیشه الکل و در آزمایشگاه بیمارستان است. معلوم نیست چه چیزی در شما بیدار می‌شود که اصرار می‌کنید که آن دست‌تان را ببینید.

و قرار می‌گذارید و روز بعد او با اعتباری که در بیمارستان دارد می‌تواند برای شما یک وقت کوتاهی بگیرد که بروید داخل آزمایشگاه. در خود آزمایشگاه محلی که اندام‌های انسان‌ها نگهداری می‌شود، هیچ کس نیست. خودش با شما می‌آید و یک شیشه‌ای را به شما نشان می‌دهد و می‌رود. آن‌جا خالی خالی است. و شما بعد از سال‌ها برای اولین بار با دست‌تان روبه‌رو می‌شوید. در یک شیشه بزرگ. در حالی که خیلی تیره‌تر از آن‌چه که بود، جلوه می‌کند. و لاغرتر از آن‌چه که بود. باورتان نمی‌شود این دست من بوده است. یک صندلی می‌آورید و کنار این شیشه می‌نشینید. نگاهی به دست‌های مصنوعی می‌کنید. نه این دست‌ها کاملاً مصنوعی‌اند. هیچ چیز از آن‌چه که در یک دست طبیعی‌ست در این دست‌ها نیست. جز این‌که حرکات شما را تنظیم می‌کند؛ نیازهای شما را برآورده می‌کند. دست شما قبلاً زندگی داشت. حافظه داشت. آگاهی داشت. خیلی چیزها داشت. این دست‌های مصنوعی ندارد. ولی الان آن هم کم از یک دست مصنوعی نیست. در یک شیشه الکل. جدای از شما؛ بدون هیچ حس و حال. آن الان یک جسد به تمام معنی است. وقتی خود به خود خاطراتی که با این دست داشتید، کارهایی که با آن کرده‌اید؛ اعمالی که بعضی‌هایش شرم‌آور بود، بعضی‌هایش خیلی برجسته و مفید طوری که الان هم وقتی به یاد می‌آورید خیلی احساس خوشایندی دارید، همه را این دست و آن دست گمشده‌تان انجام داده است. ولی الان جسدی بیش نیست. به خودتان می‌آید که این باقی بدن که سال‌ها زندگی کرده و کار کرده و زیسته، مگر این هم چیزی جز یک جسد است. وقتی به خودتان می‌اندیشید و به این زندگی جسمانی که با آن داشته‌اید دستی که مقابل شماست این احساس را خوب در شما پدید می‌آورد که این بدن هم در وهله اول جسدی بیش نیست. و اولین باری که به احساسی می‌رسید از این دست که وقتی وجود جسمانی شما در وهله اول جسدی بیش نیست، چقدر همه چیز بی‌معنا می‌شود. چون جسد الان چه دارد و چه ندارد. اصلاً آیا دارایی دارد. کاش می‌توانستید با این دست‌های مصنوعی بنویسید و این حالی که الان دارید را روی کاغذ بیاورید. اما این دست‌ها مصنوعی توان نوشتن ندارند. بی‌اختیار

موبایل‌تان را درمی‌آورید و با سختی آن را روی ضبط صوت قرار می‌دهید و شروع می‌کنید آن‌چه که دوست داشتید بنویسید به زبان آوردن و ضبط کردن. می‌خواهید این گفتار را ثبت کنید تا این حالی که الان دارید از دست نرود. برخلاف انتظار شما حال خیلی خوبی است. انگار یک آگاهی دیگری در شما پدید آمده است. و نمی‌خواهید این آگاهی از دست برود. همه آگاهی‌های پیشینی بی‌ارزش و خیلی حقیر به نظرتان می‌آید. احساس می‌کنید با یک تکان، با یک حرکت، مثل این‌که می‌توانیم لباس‌مان را بتکانیم، می‌توانیم همه این آگاهی‌ها را بریزیم دور. وقتی شروع می‌کنید به صحبت کردن صدای‌تان آن‌قدر شفاف و آن‌قدر خالی از هر نوع بار نابجایی است که ممکن است در زندگی دچار شده باشد که حتی صدای‌تان را تشخیص نمی‌دهید؛ باورتان نمی‌شود که این صدا صدای شماست. چقدر شفاف؛ چقدر روشن؛ چقدر سبک و چقدر راحت این تجربه شما به کلام درمی‌آید. بگذارید تجربه شما کاملا به زبان دربیاید. تجربه‌ای که در این زمان دارید؛ در این لحظه دارید. همان‌طور که دارید به دست نگاه می‌کنید، دستی که زمانی دست شما و دست طبیعی شما بود، این‌ها را به زبان می‌آورید. انگار دارید خطاب به دست این‌ها را می‌گویید. اما خطاب شما به کل بدن شماست در حالتی که آن را جسدی بیش نمی‌دانید.

وقتی خوب حرف‌هایتان را زدید در فرصت مناسبی آن‌چه را که ضبط کردید گوش کنید و با دست طبیعی‌تان در همین جلسه روی کاغذ پیاده کنید. وقتی به موبایل‌تان گوش می‌کنید انگار واقعا دارید به انسان دیگری گوش می‌کنید. انگار این لحظات ناب خیلی به ندرت در زندگی روی می‌دهد و هرچه سعی می‌کنید نمی‌توانید آن را به تجربه همیشگی‌تان بدل کنید. انگار آن زمان کس دیگری بودید؛ صدای دیگری بودید. در هر حال بشنوید و بنویسید. نه این‌که از ذهن خودتان بخواهید تجسم کنید و بنویسید. تنها تجسمی که شما دارید این است که موبایل‌تان مقابل‌تان است و دارید می‌شنوید و می‌نویسید. چیزی را که نشنیده‌اید، ننویسید.